

تعمیر و بازسازی
معماری
معماری

کیهان

کاف‌های اعیان: صاد | نشریه هنر و حماسه، سال نهم
شماره ششم / آبان ماه ۱۳۹۲

آفتاب‌بُز

مجید پورولی کلشتری

و ایستاده بر عرش

مردی سپیده پوش، بلند بالا، با نگاهی از نور

تن نور ... جان نور ... لب و دهان و گردن نور ...

و نگاهش بر زمین

و چه می دانند زائران حرمش؛ و سیه پوشان خیمه های عزایش، که این نگاه برای چیست؟!

کاش عزاداران خیمه های ماتم می دانستند که ارباب یک لحظه از ایشان نگاه بر نمی دارد

و چه روایت غریبی و غمگینی ست آن که می گوید:

کسی بر حسین بن علی علیه السلام گریه نمی کند، مگر آنکه حضرت برابرش می نشیند به زانو

و حسین بن علی علیه السلام چون اشک می ریزد، او نیز قطره قطره آرام آرام می گرید و اشک می ریزد

و راستی چه بهشتی از این بهشت تر و قیمتی تر که امتداد نگاه مولا بر بنده ای باشد

مردمک در مردمک

چشم در چشم

و اینک این صدای حسین بن علی ست که عرش را می لرزاند

و ملائکه ی سیه پوش را در سکوتی بزرگ فرو می برد

صدایی که طنینش آسمان را می لرزاند

صدایی که می گوید: «اگر بنده می دانست که خداوند به پاس این اشک ها و اندوه ها و ماتم ها

چه ارمغانی در بهشت برایش تدارک دیده، بسی خشنود و مسرور می بود»

و حقیقت ناگفته آن است که این خیمه های عزای حسینی

خانه های بهشتی اند بر روی زمین

و مگر نه آن که امام صادق علیه السلام فرمودند: بر زمین راه بروید و در بهشت درآیید

اصحاب مبهوت نگاهش کردند و پرسیدند:

مولای ما ... کدام بهشت؟! مگر بهشت در آسمان ها نیست؟!

و مگر بر زمین ... بر خاک ... بهشتی هست؟!

و حضرت با تبسمی فرمودند: هر کجا که نام حسین علیه السلام برده شود در آن جا درآیید

کنارشان بنشینید و با آنان هم نوا نوحه سرایی کنید، آن جا بهشت است

پس حقیقت آن است که من اکنون در بهشتی از بهشت های خدایم

پس سپاس امام حسین علیه السلام را که مرا قابل دانست

این عیره شاد که روشی د

و پیراهن مشکی عزای خویش بر تنم کرد
سپاس که دست گنهکارم گرفت، و در گناه رهایم نکرد و تنهایم نگذاشت
سپاس که پا به پا مرا تا خیمه های عزا کشاند، بر دلم اندوه و در چشمم اشک قرار داد
سپاس که در اوج بی لیاقتی مرا در خیمه هایش نام نوشت
و لقب گران «عزادار حسین» بر پیشانی من حک کرد، لقبی که ملائکه بر آن حسرت می برند
و پیامبران و رسولان پیشین به آن مفتخرند، چه صدایت کنم مولا؟!
چگونه سپاس گویم دریای بی حد خوبی های تو را؟!
بگویم سپاس ای فرزند حضرت زهرا (س)؟! بگویم سپاس ای پسر علی بن ابیطالب (ع)؟!
یا بگویم سپاس ای همه جا، ای همه کس،
سپاس ای هر چه کوچک هست به نام تو
سپاس ای هر چه شقایق هست به رنگ تو
ای هر چه جاده هست، هر چه راه هست ... به پای تو
من اما تو را با مقام امام بودن می شناسم
من تو را با مقام معصوم بودن می شناسم
ای حقیقت آینه ها ...
ای که آب تشنه ی توست
ای نیض آفتاب ... سپاس که حقارت را ندیده گرفتی
و با پیراهن مشکی ات بلندی ام دادی



گوشواره ها

بعد از نماز با عجله خودش را به پدر رساند و در حالی که گوشش را نزدیک چشمان پدر کرد با خوشحالی پرسید: «پاپا! ببین این گوشواره‌ها به من می‌آیند؟»
پدر نگاهی به گوش‌ها و گوشواره‌های زیبای دخترش انداخت و در حالی که سعی می‌کرد بغضش را از دختر مخفی کند جواب داد: «آری دخترم، خیلی بهت می‌آید، به خاطر همین آن‌ها را در بیاور...»



شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی آیت الله جوادی آملی نشر اسرا

زخم‌ها بر زخم‌ها ارزانه‌ترین

در کتاب "شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی"، آیت الله جوادی آملی منظر عقل، نهضت عاشورا را مورد بررسی قرار داده اند تا چهره باطنی این نهضت، که عقل و عقلانیت اصیل، مستحکم و تثبیت شده ی با وحی است، وضوح بیشتری یابد.

این کتاب شامل دو بخش است: در بخش اول به کلیات این نهضت پرداخته می شود. در فصل اول به تبیین سیره امام حسین (علیه السلام) اشاره شده و در فصل دوم به پیام نهضت آن حضرت پرداخته شده است. بخش دوم به تأثیرات این نهضت حسینی می پردازد، که از شش فصل شکوفایی عقل، رهبران الهی شکوفاگران عقل، اقدامات مخالفان شکوفایی عقل، قیام حسینی برای شکوفایی عقل، اثر قیام حسینی در شکوفایی عقل و تداوم اثر قیام حسینی برای شکوفایی عقل، تشکیل شده است.

آیت الله جوادی آملی در این کتاب در پی بیان و تحلیل بخشی از ویژگی ها و مشخصات نهضت عاشورا است، که سبب رشد و شکوفایی عقل در انسان ها می شود. از آنجا که هر انقلابی تبلور و ظهور اندیشه ها و نظرات رهبر آن انقلاب است، با تحلیل و بررسی رفتار سید الشهدا و گفتار و کردار آن حضرت در مسیر آن نهضت الهی، به مطالبی می رسیم که هر کدام دریایی است از معارف و علوم و جذاب برای همه.

بتدا، نویسنده سیره ی حضرت سید الشهدا را بیان می کند که در حقیقت همان سیره رسول الله و در حقیقت سیره ی عملی قرآن است. سپس به بیان مبانی نهضت حضرت می پردازد و شرایط ایجاد انقلاب در مردم و فعالیت های امام حسین را در این زمینه مطرح می کند. لازمه ی این انقلاب تکامل و رشد عقل است. آثار این نهضت و تداوم اثر نهضت و قیام امام برای شکوفایی عقل، بحث بعدی است که آیت الله جوادی آملی به آن پرداخته است.

در پایان ایشان به بیان نقش و جایگاه امامزادگان، مراکز مذهبی و عالمان دین در تداوم آثار نهضت حسینی که در واقع همان شکوفایی عقل است می پردازد.

"شکوفایی عقل در پرتو نهضت حسینی"، نوشته ی آیت الله جوادی آملی در ۲۹۲ صفحه و توسط مرکز نشر اسراء چاپ شده است.

حسین

فصل نتیجه‌گیری

مرضیه بیات

فصل نتیجه‌گیری

غروبی دلگیر و خورشیدی که چهره پوشانده از شرم و کاروانی که به شهر نزدیک می‌شود. کاروانی که هنوز محو‌اندوه است و بی‌توجه نگاه‌هایی که آتش به جان می‌زند، تنها به مسیر ابدیت می‌اندیشد.

کوفه، دارالاماره خیانت است و بی‌وفایی. چشم انداز کوفه برای فرزندان علی(ع)، بسیار زشت و اندوهناک است و تداعی بی‌وفایی و دورویی. کوفه، یادآور تنهایی علی(ع) و نخلستان و چاه و گریه‌های شبانه اوست. شهری که یک مرد نداشت تا علی(ع) راز خود به چاه نگوید. شهری که با وجود دیدن علی(ع) پشت به فرزندش نمود و با وجود هزاران نامه‌ی نگاشته شده،

تیغ بر امام زمان کشید.

کوفه را آذین بسته‌اند به مناسبت فتح بزرگ یزید!!! جارچیان، ورود اسیران را بشارت دادند، و صدای هلهله کوفیان بی‌بصیرت به دروازه شهر می‌رسد. فرزندان پیامبر(ع) سوار بر مرکب‌های عریان و بی‌زین وارد شهر می‌شوند و بانویی که تمامی آسمان و زمین در برابر عصمت و عظمت «علوی اش» تعظیم می‌کند. با تمام شهامت، که ویژگی خاص «بنی هاشم» است، وارد شهر می‌شود.

کاروانی سرشار از اندوه اما غرور آمده، تا یادآور شود که در قاموس معرفت الهی، اسارت، یعنی ادامه‌ی حرکت عاشورا! یعنی: قسمت نتیجه‌گیری ماجرا، یعنی سلوک دیگری در



خود نازیدن، دشمنی ورزیدن، دروغ زدن، مانند کنیزکان، چاپلوسی نمودن، و چون دشمنان، عیب زنی کردن، یا چون چمن بر ویرانه روییدن و چون نقش روی قبر، بدباطن و زیبانما بودن. برای خود بد توشه ای فرستادید، آن گونه که خدای را بر شما به خشم آوزد و در عذاب جاودان قرار دهد. آیا گریه می کنید؟ بگریید که سزاوار گریستن هستید...»

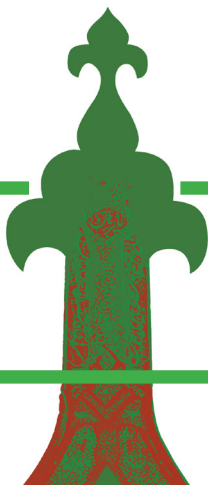
سال ها از آن روز می گذرد و ما هر روز این شعار را تکرار می کنیم که ما اهل کوفه نیستیم؛ به راستی چقدر مردیم تا این ادعایمان را ثابت کنیم؟

مسیر رسیدن. وقتی که عشق، جاری شود، چه مدینه، چه کربلا، چه کوفه و چه شام! باید رفت، تا پیمان ازلی را به جا آورد؛ باید رفت و فریاد مظلومیت را به گوش عالم رسانید.

چگونه اندیشه های کوتاه و ابتر توان درک این موضوع را دارند که دریند واقعی خود هستند نه یادگاران سید و سالار آزادگان جهان! کوفه است و خطبه های بانویی که چونان پتک بر قامت حقیر ابن مرجانه فرود می آید و شادمانی اش را به عزا بدل می نماید. به خیال باطلش خواست که آتش بر وجود تمامیت صبر افکند؛ تو را چه به درک زیبایی شهادت؟ تو را چه به درک «ما رأیت الا جمیلا»؟

«ای مردم کوفه! ای گروه نادرست و فریبکار و پست! اشکتان خشک نشود و ناله تان آرام نگیرد! داستان شما، داستان آن زنی است که رشته ی خود را پس از محکم بافتن، می گسست!

سوگندهایتان را دست آویز فساد کرده اید! شما را چه سرمایه ای است جز لاف زدن، به



بنویسید که جز خون خبری نیست که نیست
به تن این همه سردار سری نیست که نیست

بنویسید که خورشید به گودال افتاد
و پس از شام غریبان سحری نیست که نیست

آتش از بال و پر سوخته جان میگیرد
زیر خاکستر ما بال و پری نیست که نیست

یک نفر سمت مدینه خبرش را ببرد
پس از این ام بنین را پسری نیست که نیست

یا به آن مادر سرگشته بگویند: نگرد
چون ز گهواره ی اصغر اثری نیست که نیست

تاز یانه به تسلا ی یتیمی آمد
تازه فهمید که دیگر پدری نیست که نیست

مهدی زنگنه